



مهندس عزت اله سبحانی

زرگیریهایی که هر روز برای دولت آقای فاطمی به وجود می‌آورند تا نوعی روزمرگی را به دولت تمویل کنند، توان برنامه ریزی درازمدت و تعیین اولویتها و در نتیجه انتقاب بهترین راه حل مسایل اقتصادی را در مجموعه دولت و جامعه بشرت کاهش می‌دهد. از سوی دیگر هیچ نسخه فاضر و آماده توسعه اقتصادی نیز وجود ندارد که در همه جوامع و کشورها قابل پیاده شدن باشد. الگوهای مانند الگوی توسعه سیاسی آسیای جنوب شرقی نیز با مشکلات پیری مواجه شده است.

در پاسخ به این نیاز دیگرگاههای آقای مهندس سبحانی در باره موضوع "سرمایه داری ملی" از نظر می‌گذرد.

اگر قرار باشد مفاهیم و مقولات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی، به صورت بیانیه، دستورالعمل اجرایی یا نسخه درمانی برای جامعه درآیند و تنها بیان آرمانی احساساتی پاک، شاعرانه و آسمانی نباشند، ناگزیرند با مذاقه و بررسیهای کارشناسانه، مورد ارزیابی، نقد، تحلیل و تصحیح قرار گیرند. در اینجا مراد از بحث کارشناسی، نگاه به مقولات یاد شده از نظر اجرایی، و تحقیقی و عینی همراه با بررسی آثار و پیامدهای ناشی از اجرای یک سیاست یا برنامه است. این نگاه و بررسی، مأخوذ از ایدئولوژی است و سنجش عوارض مثبت و منفی آن، با استفاده از آمار،

شود،
تجارب

امکان و ضرورت

مطالعاتی که معمولاً در علم مربوط به آن مقوله آمده است صورت می‌گیرد. اما به محض اینکه بخواهیم از محیط خاص کارشناسانه یا آکادمیک، خارج و این مفاهیم را به عموم عرضه کنیم، باید اولاً ساده و خالی از پیچیدگی و بدون کاربرد الفاظ و

اصطلاحات و فضل فروشیهای عالمانه باشد و برای افراد با دانش متوسط قابل

سرمایه داری ملی

فهم و هضم بوده و بتواند مورد سؤال و نقد قرار گیرد، ثانیاً با نتیجه گیری و اعلام رأی مشخص، نسبت به گرایشهای موجود همراه باشد، چرا که در غیر این صورت، مخاطبین را دچار تحیر و سرگردانی می‌نماید.

اما متقابلاً اگر بخواهیم حل و فصل امور عینی و مبتلابه اجتماعی را که اقتصاد، امور معاش، توسعه و عقب ماندگی، موارد و مصادیق بارز آن هستند، صرفاً به دلیل اتکا

به اعتقادات ایدئولوژیک و بدون بررسی و نقد کارشناسانه و بدون توجه به تجارب بدست آمده در کشور خودمان یا جوامع دیگر تحقق بخشیم، سرانجام پس از مدت‌ها و تحمل هزینه و خسارات فراوان ساختار شکل گرفته دچار فروپاشی میشود.

یکباره فرومی‌ریزد. این سرنوشت و سرانجام هر حکومت ایدئولوژیک است که واقعیات تاریخی، اجتماعی و بررسیهای کارشناسانه را نادیده

بگیرد و

گرفته، سرنوشت و

سرانجام هر حکومت

ایدئولوژیک است که

واقعیات تاریخی،

اجتماعی و بررسیهای

کارشناسانه را نادیده

بگیرد و مستمرا به

بازخوانی و تصحیح

خود نپردازد.

مستمرا به بازخوانی و تصحیح خود نپردازد. این به آن معنا است که صرفنظر از ارزشهایی که ما برای روشها، برنامه‌ها و جهت‌گیریهای اقتصادی اجتماعی قایلیم، باید بینیم که در عالم واقع، اثربخشی و سودوزیان آن سیاستها و برنامه‌ها چیست؟ نکته دیگری که در این مقدمه باید به آن اشاره کنیم، این است که در هر حوزه‌ای از علوم اجتماعی یا حتی علوم دقیقتر همچون فیزیک یک رشته تعابیر، اصطلاحات و واژه‌ها به وجود می‌آیند که در طول زمان و در جریان تطورات زمان و مکان، مفهوم آنها تغییر و تحول می‌یابد و در حالی که صورت واژه یا اصطلاح ثابت می‌ماند، مفهوم چون دریای متلاطم و موج تغییر می‌کند. درست مانند آیات مشتابه قرآن، که صورت ظاهر کلامی آنها ثابت است، اما مفهوم و معنای آنها سیال و تحول پذیر می‌باشد. در مقولات اجتماعی و سیاسی، تحول در مفهوم واژه‌ها و اصطلاحات، شدیدتر است، چرا که واقعیات اجتماعی، بیشتر از واقعیات طبیعی یا فیزیکی، در معرض تعامل با حوادث گوناگون قرار می‌گیرند.

سرمایه داری ملی از مفهوم تا

مصادق!

یکی از اصطلاحات و تعبیرات مطرح شده در اقتصاد سیاسی، سرمایه داری ملی یا بورژوازی ملی می‌باشد. نظر به اینکه این اصطلاح از غرب آمده است و با توجه به دو نکته پیش گفته، ناگزیرم قدری به عقب برگردم، و زمان طرح این اصطلاح و ضرورتهایی را که موجب پیدایش و تحولات بعدی آن شده، یادآور شوم. این اصطلاح در آغاز به وسیله لنین رهبر و بنیانگذار بلشویسم و حکومت اتحاد شوروی (سابق) به کار رفت. توضیح اینکه بورژوازی ملی، برگرفته از مفهوم "بورژوازی" است که در ادبیات اقتصادی و سیاسی قرن نوزدهم، بویژه توسط نیروهای چپ گرا مثل پرودن و مارکس و انگلس بسیار به کار رفته است. مارکس به جامعه پیشرفته و عمدتاً صنعتی شده اروپای غربی در نیمه دوم قرن نوزدهم نظر داشت. بنابراین نظام بورژوازی در درون جامعه اروپایی، با توجه به پیش زمینه‌ها و سوابق اجتماعی و فرهنگی و با معیارهای همان سامان، توسط مارکس مورد عمیق ترین نقدها قرار گرفت. اما به این نکته باید توجه داشت که تحلیل مارکس معطوف به جامعه ای بود که تولید انبوه و صنعت مدرن در آن به حد اعلای رشد رسیده و جامعه داخلی را اشباع و از آن سرریز کرده بود، به طوری که ناچار بود برای فتح بازارهای جهانی، در جهت استعمار کشورهای آفریقایی، آسیایی و امریکای جنوبی گام بردارد. بر این اساس، در آن جوامع (اروپایی) مسأله اصلی نه تولید بلکه کیفیت توزیع درآمد و عدالت اقتصادی بود. بنابراین، پیشمهادها و نقد و تحلیل مارکس نمی‌توانست شامل جوامع عقب مانده و محبوس در اقتصادهای سنتی و ماقبل سرمایه داری شود. اصولاً مارکس نیازی به شناخت جوامع آسیایی و آفریقایی و ... احساس نمی‌کرد، زیرا در منطق او، بورژوازی جدید (نیمه دوم قرن نوزدهم)

مستقر در اروپای غربی سودای این را داشت که همه دنیا را به هیأت و شمایل خود درآورد. بنابراین، از دیدگاه او نیازی به شناخت عمیق و دقیق تاریخی جوامع و کشورهای تحت سیطره نظام سرمایه داری وجود نداشت و شناخت منشأ تحولات اجتماعی اروپای غربی و دوره های تاریخی تحول و تکامل آن جوامع، کافی بود تا نتایج حاصله به همه جوامع بشری تسری و تعمیم داده شود.

در اندیشه مارکس سرمایه داری، نظامی یک پارچه تلقی می‌گردد که پس از طی دوره های تاریخی در جوامع گوناگون محقق می‌شود و به همین دلیل تفکیک آن به سرمایه داری ملی و غیرملی مفهومی ندارد. موضوع دیگری که مورد توجه و اعتقاد مارکس بود، توسعه نیافتگی و وابستگی و ارتباط ماهوی و ذاتی این دو در کشورهای توسعه نیافته بود. اما آنچه توسط او مورد توجه قرار نگرفت این بود که در این کشورها، مسأله ای که باید حل شود تا بتوانند راه استقلال و عدم وابستگی را بیمایند، مسأله تولید است که از لحاظ

در اندیشه مارکس

سرمایه داری، نظامی یک

پارچه تلقی می‌گردد که

پس از طی دوره های

تاریخی در جوامع

گوناگون محقق می‌شود و

به همین دلیل تفکیک آن

به سرمایه داری ملی و

غیرملی مفهومی ندارد.

زمان مارکس، مسأله تولید در جامعه اروپایی حل شده بود. بر این اساس، تحلیل مارکس معطوف به سرمایه‌های بزرگی بود که سرمایه‌های کوچک را جذب و هضم می‌کنند و بتدریج جامعه را به سمت دو قطبی طبقاتی سوق می‌دهند.

اقلیتی صاحب سرمایه و مسلط بر ابزار تولید در برابر اکثریتی کارگر شاغل یا غیرشاغل که در مجموع پرولتاریا نامیده می‌شوند، چنین روندی در ادامه به شورش، عصیان و انقلاب اکثریت محروم علیه اقلیت مسلط منتهی می‌شود. نکته حایز اهمیت این که از دید مارکس، انقلاب در حالی صورت می‌گیرد که نیروهای مولد به حداکثر تکامل رسیده باشند. این تکامل هر دو وجه کمی و کیفی را در برمی‌گیرد. وجه کمی تکامل نیروهای مولد به معنای گسترش عددی و فزونی نسبت به سایر طبقات و وجه کیفی تکامل نیز مرادف با دستیابی به حداکثر کارآمدی است، که در عین حال، متضمن دستیابی به شعور طبقاتی نیز هست.

اما در کشورهای توسعه نیافته وضع به این منوال نیست. جامعه هنوز به

سرمایه داری ملی

در میان همین بخش شبه مدرن، اگر کسانی از راه صرفه جویی و پس انداز، سرمایه‌ای پدید آورده و به تولید صنعتی روی آورند، در اکثر موارد با رقابت، کارشکنی و هجوم بخش سرمایه داری وابسته آن جامعه که متکی بر سرمایه خارجی است، روبرو می‌شوند و اگر به شکل علنی هم مورد خصومت واقع نشوند، به دلیل نداشتن توان رقابت با کالاهای مصنوع خارجی که ارزانتر و باکیفیت تر از محصول صنایع نوپا و بی تجربه داخلی است، سرانجام به ورشکستگی کشیده می‌شوند. این دسته از صنایع داخلی که تأمین کننده بخشی از نیازهای داخلی می‌باشند، به سرمایه و تکنولوژی خارجی وابستگی ندارند و در مجموع به بی نیازی جامعه کمک می‌کنند و مورد ضدیت و رقابت و گاه سرکوب سرمایه‌های خارجی هم قرار می‌گیرند، تحت عنوان سرمایه داری ملی یا صنایع "ملی" شناخته می‌شوند. وضع و حال سرمایه داری ملی، در برابر جامعه درونی و بیرونی و نقش آن در اقتصاد جامعه و تکوین و تعریف روحیه و شعور ملی، بکلی با سرمایه داری وابسته متفاوت است.

بر این اساس، سرمایه داری ملی واجد صنعتی است که بخشی از نیازهای یک جامعه توسعه نیافته را تولید می‌کند و موجب استقلال نیروهای انسانی و بی نیازی آن جامعه نسبت به خارج می‌گردد، در عین حالی که ثروتهای ملی را به خارج منتقل نمی‌کند، سود سرمایه خود را در داخل کشور صرف توسعه صنعت یا بهبود کیفیت یا خدمات عمومی و... می‌نماید.

انقلاب اکبر و سرمایه داری ملی

چنین نگرشی به سرمایه‌داری ملی، برای اولین بار توسط لنین، پس از پیروزی انقلاب اکبر و در شرایطی که کیفیت برخورد با طبقات مختلف مطرح بود، ابداع شد. به این نکته قبلاً اشاره گردید که در

بخش شبه مدرن این جوامع که واردکننده کالا، و تکنولوژی و سرمایه از غرب می‌باشد، در واقع نقش نمایندگی کشورهای صادرکننده کالای صنعتی و شرکتهای بزرگ را در کشورهای توسعه نیافته ایفا می‌کند و در واقع، یک طبقه سرمایه داری وابسته را شکل می‌دهد.

کمی و کیفی نیازهای یک جامعه در حال رشد را تأمین نمی‌کند، در حالی که در کشورهای پیشرفته (اروپای غربی آن زمان) مسأله تولید حل شده و بحث مازاد تولید پیش آمده بود.

سرمایه داری وابسته

تجارت وارد کردن کالا از غرب و فروش مواد خام به آنها، موجب پیدایش دو بخش در اقتصاد جامعه می‌شود، بخش سنتی و مدرن و به دنبال آن، تفکیک جامعه به بخشهای شبه مدرن و سنتی و تضاد و تعارض این دو، از طرفی توسعه نیافتگی و از سوی دیگر وابستگی را دامن می‌زند. بخش شبه مدرن این جوامع که واردکننده کالا، و تکنولوژی و سرمایه از غرب می‌باشد، در واقع نقش نمایندگی کشورهای صادرکننده کالای صنعتی و شرکتهای بزرگ را در کشورهای توسعه نیافته ایفا می‌کند و در واقع، یک طبقه سرمایه داری وابسته را شکل می‌دهد.

سرمایه داری ملی واجد صنعتی

است که بخشی از نیازهای

یک جامعه توسعه نیافته را

تولید می‌کند و موجب استقلال

نیروهای انسانی و بی نیازی آن

جامعه نسبت به خارج

می‌گردد، در عین حالی که

ثروتهای ملی را به خارج منتقل

نمی‌کند، سود سرمایه خود را

در داخل کشور صرف توسعه

صنعت یا بهبود کیفیت یا

خدمات عمومی و... می‌نماید.

**لنین به این حقیقت پی برد
که در جامعه توسعه نیافته
روسیه، نیروهای مولد به
حداکثر تکامل خود نرسیده
اند و پرولتاریای صنعتی فقط
بخش کوچکی از جامعه را
تشکیل می دهد. بر این
اساس و در آن شرایط، این
که نظام تولید را چگونه باید
سامان داد، تا ضمن تأمین
مایحتاج جامعه، برای نیل به
پیامون (سرمایه داری) بسیج
شود، نکته حایز اهمیتی بود.**

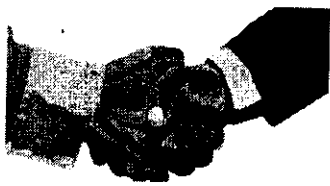
مرحله دوقطبی که معدودی صاحب سرمایه و ابزار تولید باشند و خیل عظیم پرولتاریا را تشکیل دهند، نرسیده است. طبقات دیگری چون تجار، زمینداران، کشاورزان و... حضور دارند. همچنین وضعیت کمی و کیفی نیروهای مولد اعم از کارگران، تکنیسین‌ها، مهندسان، کارشناسان، محققان و مدیران نیز به حدنصاب یک کشور صنعتی نمی رسد. پس طبق الگوی مارکس، اگر انقلاب در اروپای غربی قریب الوقوع می نمود، ولی در کشورهای توسعه نیافته با مانعی جدی مواجه می باشد. از طرفی دیگر، طراحان انقلاب در روسیه تزاری به یک نکته برگرفته از تجربه کشورهای صنعتی اروپای غربی و ایالات متحده امریکا توجه کردند و آن این که مبارزه طبقاتی طبقه کارگر با سرمایه داری، لزوماً به انقلاب سیاسی، اجتماعی منجر نمی شود. بلکه این مبارزه می تواند معطوف به شعار حداکثر دستمزد و حداقل ساعات کار گردد، بدون آن که رژیم و نظام حاکم را تهدید کند. این واقعه ای بود که در اروپای غربی اتفاق

افتاد و انقلاب پرولتاریایی را منتفی نمود. تا راه برای تجدیدنظرطلبی هموار گردد. بنابراین لنین انقلاب را نه یک امر خودبخودی، بلکه محصول دخالت یک حزب آگاه و حرفه‌ای در امر انقلاب برای گسترش آن به طبقه کارگر و سایر طبقات زحمتکش می دانست. منتها چون از دیدگاه لنین و همه مارکسیستها، طبقه کارگر تکامل یافته ترین طبقه جامعه محسوب می شد، رهبری و پیشسازای انقلاب را باید حزب پرولتاریا در دست می گرفت که توسط عنصر آگاه رهبری می شد. اما لنین پس از پیروزی و گذران دورانی از تثبیت حاکمیت، دریافت که جامعه جدید انقلاب، در عین واژگونی حکام سلطنتی و مصادره زمینهای فئودالها و تصاحب کارخانجات، در برابر خطرانی قرار دارد که حاصل آن قحطی و توقف اقتصاد می باشد. لنین به این حقیقت پی برد که در جامعه توسعه نیافته روسیه، نیروهای مولد به حداکثر تکامل خود نرسیده اند و پرولتاریای صنعتی فقط بخش کوچکی از جامعه را تشکیل می دهد. بر این اساس و در آن شرایط، این که نظام تولید را چگونه باید سامان داد، تا ضمن تأمین مایحتاج جامعه، برای نیل به پیامون (سرمایه داری) بسیج شود، نکته حایز اهمیتی بود. در غیر این صورت رژیم جدید که از سویی درگیر جنگهای داخلی و از طرف دیگر از سوی قدرت بزرگ آن روزگار، یعنی انگلستان تهدید می شد، به سبب کمبود تولید و فقر عمومی جامعه، با ناامیدی توده های مردم از انقلاب روبرو می گردید. آن گاه چگونه ممکن بود، بتوانند ادعا کنند که می توان از کالا و سرمایه و تکنیک دنیای امپریالیسم بی نیاز و مستغنی شد؟ در این موقعیت بود که لنین به طرح برنامه اقتصادی جدید خود پرداخت. در آن زمان جامعه شوروی نیاز به تثبیت و آرامش داشت تا

نظام تولید بتواند به حرکت خود ادامه دهد. پس با نیت دستیابی به وفاق و اشتراک در جامعه، این مسأله مطرح شد که اصولاً این کلیت جامعه روسیه شوروی است که با تمامی طبقات موجود در آن در برابر امپریالیسم قرار گرفته است. این سرزمین، اکنون وطن انقلاب شده است و برای بقا و رشد و اقتدار خود، منافع و مصالحی را مدنظر دارد که در برتر از منافع خاص طبقات گوناگون جامعه می باشد و بر هر ارزش اجتماعی دیگری اولویت دارد. این منافع، در بی نیازی، خوداتکایی، اقتدار و استقلال اقتصادی متبلور می شود. لنین همچنین به این نتیجه رسید که دولت مرکزی باید منافع عام طبقه پرولتاریا را در سایه وفاق جامعه، برای مبارزه ملی در برابر خارج پیگیری نماید و برای این منظور، هر قشر و طبقه ای که جامعه شوروی را از کالای خارجی بی نیاز نماید، می تواند در جمع وفاق ملی وارد شود. به عبارت دیگر، سرمایه دار صنعتی که با اندیشه، و مدیریت و اندوخته های مالی خود از تجارت و واردات کالاهای خارجی

**لنین همچنین به این
نتیجه رسید که دولت
مرکزی باید منافع عام
طبقه پرولتاریا را در
سایه وفاق جامعه،
برای مبارزه ملی در
برابر خارج پیگیری
نماید و برای این
منظور، هر قشر و
طبقه‌ای که جامعه
شوروی را از کالای
خارجی بی نیاز نماید،
می تواند در جمع وفاق
ملی وارد شود.**

سالهای اولیه انقلاب، تمام آن اندوخته های خصوصی، به شدت از ورود به سرمایه گذاری تولیدی خودداری کرده و به صورت نقدینگی سرگردان در جامعه باقی ماندند، در سالهای بعد این نقدینگی به سمت تجارت و اتصال به خارج و مصرف روزافزون گرایش یافت. از طرف دیگر تزریق مجدد درآمد نفت با حجم و میزان بسیار بالا و چگونگی توزیع درآمد در داخل کشور که از طریق مراکز تهیه و توزیع دولتی و معاملات بخش خصوصی با دولت صورت می گرفت، حجم عظیمی از اندوخته و نقدینگی در حسابهای خصوصی تاجری پیشگان نورسیده و بعضی پیمانکاران انباشته گردید که بر حجم وسیع اندوخته های قبلی اضافه شد. نتیجه آن شد که نقدینگی بخش خصوصی در چند سال اخیر ارقامی نجومی پیدا کرد و در مقابل خزانه دولت تهی و تهی تر گردید. این پدیده اجتماعی، اقتصادی در ایران پس از انقلاب، بکلی با شرایط اقتصادی، رژیم شوروی در سالهای اولیه پس از انقلاب متفاوت بود، زیرا این نقدینگی عظیم اگر به سوی تولید و سرمایه گذاری تولیدی هدایت نشود، به



۲- ایجاد کار و اشتغال، که در جامعه عقب مانده اساسی ترین ضرورت اجتماعی و سیاسی است.

۳- بسیج مردمی و استفاده از تمام توان و تحرک و استعداد مردم.

۴- بازکردن راه فعالیت تولید سالم و جلوگیری از هزر رفتن منابع عمومی و تشویق صرفه جویی به جای مصرف و هدایت پس اندازها به سوی سرمایه گذاری صنعتی.

۵- با حاکمیت و رهبری یک دولت ملی و مردم گرا و مراقبتهای سالم نظام مالیاتی و قوانین کار، سودبری و نفع طلبی طبقه سرمایه داری ملی به حداقل ممکن می رسد و عدالت اجتماعی تضمین می گردد.

سرمایه داری ملی در بستر اجتماعی ایران

شرایط کشور ما پس از انقلاب اسلامی سال ۵۷، به لحاظ ساختار تولید و سهم بخش صنعت و طبقه کارگر صنعتی نسبت به کل درآمد ملی و نیز نسبت میان نیروی کار شاغل و غیرشاغل، بسیار پایین تر از آن بود که تضاد کار و سرمایه را بتوان اصل عمده دانست. هرج و مرج تولید و ضرورتهای ناشی از مصالح کلی نظام و منافع ملی، کم و بیش شبیه همان شرایطی بود که در دهه دوم و سوم این قرن در کشور روسیه و نظام شوروی سابق حاکم بود. اما از همه این شباهتها گذشته، عامل دیگری در ایران وجود داشت که ویژه کشور ما پس از انقلاب بود. در اثر درآمد نفت و توزیع ناعادلانه آن در جامعه، بویژه در سالهای ۵۰ تا ۵۲ که درآمد نفت به صورت جهشی افزایش یافت، سبب شد تا طبقات متوسط و بالای جامعه به درآمدهای سرشاری دست یابند و سهم اندوخته و پس اندازها در کشور ما افزایش چشمگیری بیابد. بعد از انقلاب، به سبب طبیعت انقلاب که بطور طبیعی امنیت سرمایه گذاری تولیدی را مخدوش می کرد و نیز سیاستهای اقتصادی و سیاسی

عامل دیگری در ایران وجود داشت که ویژه کشور ما پس از انقلاب بود. در اثر درآمد نفت و توزیع ناعادلانه آن در جامعه، بویژه در سالهای ۵۰ تا ۵۲ که درآمد نفت به صورت جهشی افزایش یافت، سبب شد تا طبقات متوسط و بالای جامعه به درآمدهای سرشاری دست یابند و سهم اندوخته و پس اندازها در کشور ما افزایش چشمگیری بیابد

خودداری می کند، یا سرمایه خود را به خارج منتقل نمی نماید و با ایجاد صنعت و تحمل سختی های آن در جامعه انقلابی، همزمان به تولید مایحتاج جامعه و نیز کارآفرینی همت می گمارد، خود یکی از عناصر مفید به حال جامعه و منافع و مصالح ملی است و بلکه از مهمترین آنها، چرا که، بی نیازی و اقتدار اقتصادی، مقدمه استقلال و اقتدار دولت انقلاب می باشد و قدرت سیاسی، نظامی و امنیتی، بدون پشتوانه قدرت اقتصادی که متکی بر بسیج تمام نیروهای مردمی باشد نمی تواند درازمدت و پایدار باشد.

ویژگیهای سرمایه داری ملی

مفهوم و محتوای سرمایه داری یا بورژوازی ملی که در فرهنگ انقلاب و اقتصاد سیاسی، مبتنی بر نقی استثمار اجتماعی شکل گرفت، دارای محتوایی بدین مضمون است:

۱- تولید کالا و مایحتاج جامعه برای بی نیازی از خارج

سرمایه داری ملی و حتی

اشخاص سرمایه‌دار

خصوصی ملی، اشخاص

معینی نیستند که ملی بودن

یا وابسته بودن، از آغاز تولد

یا در جریان زندگی

اقتصادی اجتماعی بر پیشانی

آنها حک شده باشد. سرمایه

داری ملی، یک کیفیت سیال

است که می توان آن را

تعریف و ضابطه مند نمود

سمت یکی از سه راه تجارت، انتقال به خارج، مصرف فوق العاده یا هر سه این راهها خواهد رفت. زیان ناشی از این وضعیت به مراتب از سودی که سرمایه داری ملی آن هم تحت کنترل دولت و نظام مالیاتی دقیق به دست می آورد بیشتر است. زیرا نتیجه به کارگیری نقدینگی در زمینه های تجارت، انتقال به خارج یا مصرف، زیر پا گذاشتن مصالح و منافع ملی، عدم خودکفایی و وابستگی و نیازاستثمار و غارت اقتصادی جامعه و تحت الشعاع قراردادن اقتدار سیاسی و اجتماعی کشور خواهد بود.

بنابراین، هیچ عقل آگاه به مسایل اقتصادی و سیاسی و هیچ وجدان آگاه و ایدئولوژی انسان دوستانه و عدالت خواهانه‌ای به آن رضایت نمی دهد. از سوی دیگر اگر سرمایه گذاری تولیدی را به دولت اختصاص دهیم، با سابقه ای که از ناکارآمدی و بی حاصلی و فساد گسترده بوروکراسی دولتی در ایران وجود دارد، جز تصبیح منابع مالی و انباشت درآمدهای نامشروع مقامات دولتی و بالاخره پیمودن راه وابستگیهای اقتصادی و تکنولوژیک، اثر دیگری ندارد. بنابراین به روش برهان

خلف، چون تمام راههای تولید و راهی غیراز ورود بخش خصوصی فعال، صنعت‌گر (و نه تاجر مسلک) به صحنه اقتصاد باقی نمی ماند.

امکان وجود سرمایه داری ملی در

ایران

کسانی که در زمان ما، منکر وجود بورژوازی ملی در ایران هستند. می گویند که وجود این چنین قشری در مجموعه شرایط داخلی و خارجی کشورها ناممکن است. به این نکته باید توجه کرد که سرمایه داری ملی و حتی اشخاص سرمایه‌دار خصوصی ملی، اشخاص معینی نیستند که ملی بودن یا وابسته بودن، از آغاز تولد یا در جریان زندگی اقتصادی اجتماعی بر پیشانی آنها حک شده باشد. سرمایه داری ملی، یک کیفیت سیال است که می توان آن را تعریف و ضابطه مند نمود و ضوابط تمایز بورژوازی ملی از غیرملی یا وابسته را برحسب شرایط، تعیین نمود.

با این فرض که منافع و مصالح ملی عمده ترین شرط هرگونه انتخاب اقتصادی است، می توان اصول زیر را بر ضوابط مورد نظر در تعریف سرمایه داری حاکم دانست:

(۱) کمک به بی نیازی جامعه از خارج

(۲) ایجاد اشتغال مولد

(۳) حراست از اندوخته های خصوصی در

درون کشور و هدایت آن به سوی تولید.

(۴) هدایت سودهای انباشته از تولید صنعتی به سوی سرمایه گذاری مجدد و توسعه اقتصادی، اجتماعی جامعه.

(۵) تربیت و عادت دادن مردم به نظم و

تلاش و بسیج تمام استعدادها، که ویژگی صنعت است، اصلی ترین و مهمترین اقدام در جهت حفظ منافع و مصالح ملی و استقلال و خوداتکایی و افزایش قدرت مقاومت در برابر فشارهای امپریالیستی و در واقع عینی ترین عمل صالح زمانه است.

اکنون به ذکر برخی از ضوابطی می پردازیم که بتواند مفهوم سرمایه گذاری ملی را به

صورت روشنتر تعریف کند، چنان که بتوان مناسبیت هر کس یا هر گروه را در چارچوب آن سنجید. برخی از این ضوابط در برهه‌های از تاریخ بعد از انقلاب، تحت عنوان ضوابط صدور موافقت اصولی برای ایجاد یک صنعت، اعمال می شد و نتیجه آن نضج گرفتن صنایعی به لحاظ حجمی کوچک ولی به لحاظ دارا بودن عمق، به وجود آوردن ارزش افزوده و در نظر داشتن دو وجه ساخت و مصرف از منابع داخلی کشور حایز اهمیت بود. این ضوابط عبارتند از:

(۱) ارزش افزوده بالاتر از ۵۰٪.

(۲) سهم منابع داخلی (مواد اولیه و نیم ساخته و ماشین آلات و نیروی انسانی) ۷۰٪ و یا بیشتر از آن باشد.

(۳) نرخ بازدهی ارزی مناسب.

(۴) بهره وری (نسبت ارزش افزوده به اشتغال ایجادشده).

(۵) استقلال تکنولوژیک و دانش فنی هرچه بیشتر یا در صورت انتقال تکنولوژی ارایه قرارداد انتقال تکنولوژی، قابل قبول برای دولت.

(۶) تعهد و رعایت ضوابط قانونی کار و تأمین اجتماعی کارکنان.

(۷) نگهداری دفاتر مالی و حسابداری قانونی و شفاف و پرداخت حقوق قانونی دولت.

(۸) اعمال مدیریت عمی و آموزش مستمر کارکنان.

(۹) تعهد به مصرف هر چه بیشتر سود انباشته سنواتی در سرمایه گذاری مجدد و کارهای خیریه و بنیادین عمومی.

(۱۰) تعهد به عدم انتقال سود انباشته به خارج، مگر درصد کمی که در هر دوره توسط دولت تعیین می شود.

ضوابط ۱ تا ۵ در سالهای ۵۹ تا ۶۸ از طرف وزارت صنایع و صنایع سنگین هر کدام با وزن و بار خاصی برای نمره دادن و صدور موافقت اصولی مورد توجه قرار می گرفت و صدور موافقت اصولی نیز متضمن کمکهایی از طرف دولت بود. این کمکها شامل تأمین ارز دولتی، توصیه به

ریخت و پاش و سبب به وجود آمدن فرهنگ نظم و دقت به جای بی بند وباری و ولنگاری و سهل انگاری می گردد. اگر پرسیده شود که آیا سرمایه داری ملی امروز وجود دارد، این جانب سؤال کننده محترم را به شهرکهای صنعتی

حول شهرهای بزرگ و کوچک که پس از انقلاب بسیار توسعه یافته اند، ارجاع می دهم. صنایعی کوچک اما کم و بیش ملی و در بعضی شرایط کاملاً ملی. در شماره بعد به ادامه بحث تحت عنوان "چالشهای موجود در برابر سرمایه داری ملی" می پردازیم.

رهبری دولت ملی و نظارت، سیاستگذاری و برنامه ریزی آن امکان پذیر می گردد و

شبکه بانکی برای وامهای با سهولت، تأمین آب و برق و زمین در برابر بهای عادلانه بود. ضوابط ۶ تا ۱۰ ضوابط پیشنهادی اینجانب است. تحقق تمامی این ضوابط در گرو حاکمیت دولتی ملی و خادم منافع و مصالح ملی و هوشیار و آگاه است. یعنی بورژوازی ملی در صورت تحقق دولت ملی ممکن است، در غیر این صورت ضوابط فوق، علی رغم تعهد اولیه به اجرا و تحقق دزمنی آیند.

تمام ضوابط فوق، در هر دوره یا هر برنامه پنج ساله توسعه و عمران، می توانند حسب شرایط و اولویتهای ملی و پیشرفت و توان صنعتی کشور، تغییر و تحول یابند. بدین ترتیب، کیفیت سرمایه گذاری صنعتی ملی و تکوین بورژوازی ملی در پرتو

اگر پرسیده شود که آیا سرمایه داری ملی امروز وجود دارد، این جانب سؤال کننده محترم را به شهرکهای صنعتی حول شهرهای بزرگ و کوچک که پس از انقلاب بسیار توسعه یافته اند، ارجاع می دهم. صنایعی کوچک اما کم و بیش ملی و در بعضی شرایط کاملاً ملی.

کاملاً از شخص یا اشخاص سرمایه گذار مستقل است.

با این ضوابط، سرمایه داری ملی ضمن تکوین و تکامل خود، نگرهبان عینی استقلال اقتصادی و سیاسی و توسعه و ترقی کشور و عامل گسترش فرهنگ کار، کوشش و تولید، در برابر ذهنیت مصرف و

سرمایه داری ملی و حاکمیت سیاسی

نویسنده: عبدالله محسن

مجله مضمون چشم انداز ایران

در ارتباط با نامه آقای مهندس عزت الله سحابی به آقای رییس جمهور، با این مضمون که رشد سرمایه داری ملی، تضمینی برای جامعه مدنی است توضیح یک نکته ضروری است. سرمایه ذاتاً برای حفظ خود به نقاط ایمن کوچ می کند و صاحب خود را برنبال می کشد و در واقع سرمایه دار خود اسیر سرمایه فویش است و این معوم به رینامیزم درونی سرمایه مرتبط می باشد. لیکن سخن اینجاست که در کجا امنیت برای او وجود دارد؟ مهمترین ویژگی منطقه امن برای سرمایه، جایی است که نمایندگانش در قدرت سیاسی شرکت مستقیم داشته باشند و این امر در مورد هر نیروی اجتماعی نیز صادق است. اگر جنایی در قدرت سیاسی سهیم نباشد، اساس امنیت نکرده و مردم این اضطراب در او وجود خواهد داشت که میاردا بطور فیزیکی یا غیر فیزیکی مزخف گردد. لذا برای هر نیروی اجتماعی، امنیت وقتی مفهوم دارد که خود در به وجود آمدن آن امنیت مشارکت داشته باشد. یعنی اینکه در قدرت سیاسی جامعه شریک بوده و در نهادش حضور مستقیم داشته باشد. اگرچه سرمایه های کوچک و متوسط بخش فصولی در مفروضات مناسبات اجتماعی کم و بیش توانسته با استفاده از امکانات دولتی خود را تثبیت نماید، ولیکن بریل اینکه شرکتی در قدرت سیاسی نداشته، عملاً همواره به آینده فویش با نظر ترزید نگریسته است. در این میان سرمایه های کلان نیز که جای پای مملک برای خود نمی یافتند و در صحنه اجتماعی و نیز رسانه های همگانی خود را در پروژه های بلندمدت تولیدی درگیر نکرده و تنها در حوزه تجارت از آب گل آلود، ماهی می گرفتند. بر این اساس، اگر سرمایه را بپذیریم می بایستی شرایط آن را که از رینامیزم درونی آن نشات می گیرد نیز بپذیریم وگرنه تمام ستان و تلاشها و کارشناسی ها و برنامه ریزیها در زمینه جلب سرمایه های کلان بخش فصولی، چه داخلی و چه خارجی، آب در

سرمایه داری ملی و حاکمیت سیاسی

هاون کوبیدن است. مقوله شرکت این طبقه در قدرت سیاسی، با فلسفه حکومت، فلسفه اقتصاد و فلسفه سیاست برخوردار دارد و

مشکلی نیست که با صرف کارشناسی و برنامه ریزی تکنوکراتها حل و فصل شود و به زبان ریاضی، نقطه عطفی است که شیب منتهی حرکت در آن نقطه تغییر می کند. در صورت پذیرش روند شرکت سرمایه داری در حاکمیت سیاسی، این بربره یک نقطه عطف مقدماتی و در عین حال بنیانی است که ملزومات ریکتری را طلب می کند و ولایم حتی تغییر فرهنگ سیاسی و اجتماعی را می طلبد. مسؤولین مضمون نظام بیای بحث در مواشی قضیه می باید به این نکته اساسی عنایت کنند که آیا در بافت کنونی ما، امکان شرکت دادن مستقیم جریان سرمایه داری ملی در قدرت وجود دارد یا نه؟ به نظر می رسد ابرای قانون و حتی ایبار امزاب، اگرچه در شرایط کنونی یک ضرورت تاریخی است، اما بیرون بازنگری در فلسفه سیاسی، راه را برای حل و فصل این معضل نفاهر کشور.